

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الصَّديقَةِ قَاطِمَةَ الرِّكْبَةِ حَبِيبَةِ حَبِيبِكَ وَ نَبِيِّكَ وَ أُمَّ أَجَبَائِكَ وَ أَصْفِيَّائِكَ الَّتِي
اُنْتَجَبَتْهَا وَ فَضَّلْتَهَا وَ اخْتَرْتَهَا عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ كُنِ الطَّالِبَ لَهَا مِمَّنْ طَلَمَهَا وَ
اسْتَحَفَّ بِحَقِّهَا وَ كُنِ النَّائِرَ اللَّهُمَّ يَدْمِ أَوْلَادِهَا اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهَا أُمَّ أَيْمَةِ الْهُدَى وَ خَلِيلَةَ
صَاحِبِ اللِّوَاءِ وَ الْكَرِيمَةِ عِنْدَ الْمَلَأِ الْأَعْلَى فَضَّلْ عَلَيْهَا وَ عَلَى أُمِّهَا حَدِيجَةَ الْكُبْرَى صَلَاةً تُكْرِمُ
بِهَا وَجْهَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تُقَرِّ بِهَا أَعْيُنَ دُرِّيَّتِهَا وَ أُلْبَعُغُهُمْ عَنِّي فِي هَذِهِ
السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّحِيَّةِ وَ السَّلَامِ.

بحث در این بود که مع الغض از این که عنوان امر به معروف و نهی از منکر دارای انواع
هست یا نیست ببینیم این انواع خودشان من حیث هی هی مستقلاً دلیل بر وجوب دارد یا
ندارد اولین مرتبه و نوعی که ذکر شده است قلب، که برای این هم چهارده تفسیر ذکر
شده بود حالا ما باید ببینیم آیا قلب به تفاسیره آیا دلیل بر وجوب دارد یا ندارد. تفسیر اول
و دوم این بود، تفسیر اول که در کلام شیخ الطائفه طوسی قدس سره و ابن براج قدس
سره بود این بود که اعتقاد داشته باشد به وجوب امر به معروف و وجوب نهی از منکر.
باید اعتقاد به این داشته باشد و قول ثانی این بود که نه به آن واجب متروک اعتقاد داشته
باشد که این واجبی که ترک گردیده شده، آن مکلف معاذ الله ترک کرده است واجب
است یا آن محرم مفعول و انجام شده، این حرام است حالا اگر نمی‌تواند امر بکند نهی
بکند در قلبش باید اعتقاد به وجوب و حرمت داشته باشد این دو تا تفسیر که مطالبش
شبه هم است نظیر هم است با هم دیگر بررسی می‌کنیم.

دیروز یک دلیل ذکر کردیم که بزرگانی فرموده‌اند بله این لازم است چون از لوازم ایمان
است این را بررسی کردیم و عرض کردیم که اگر بپذیریم که از لوازم ایمان است تکویناً
اما این دلیل بر وجوب شرعی او نمی‌شود. دلیل دومی که برای این مسئله اقامه شده این
هست که عقل مستقل به این که مولا وقتی تکلیفی داشت وجود داشت یا حرمت داشت
ما در مقابل تکلیف مولا دو امتثال برایمان لازم است امتثال جوارحی و امتثال جوانحی،
از نظر جوارح باید بیاییم عمل کنیم اگر واجب محقق بسازیم آن را، اگر حرام است ترک
کنیم در خارج و از نظر جوانجی و قلبی باید التزام و اعتقاد و عقد قلب داشته باشیم
نسبت به آن، واقعاً در فلبمان عقد قلب کنیم بر این که این واجب است یا این حرام
است این از احکام عقل عملی است در مقابل تکالیف مولا، که عقل عملی در مقابل
تکالیف مولا دو چیز را درک می‌کند که بر عهده‌ی عبد است دو امتثال را، امتثالاً عملیاً
خارجیاً جوارحیاً و امتثالاً عقلیاً جوانجیاً. و مرجع این که این جور درکی هست یا درکی
نیست دیگر این برهان ندارد این مراجعه‌ی به وجدان است که هر کسی به وجدان مراجعه
کند دریافت می‌کند به این که این دو حق برای مولای حقیقی مخصوصاً وجود دارد پس

بنابراین از این راه می‌گوییم که و قهراً اگر این حرف را زدیم دیگر وجوب، وجوب شرعی نمی‌شود اگر کسی این را بگوید و مورد قاعده‌ی ملازمه هم دیگر نیست چون در سلسله‌ی معالیل است نه در سلسله‌ی علل، اما یک الزام عقلی ما داریم بر این که باید اعتقاد قلبی داشته باشیم. حالا هم مصداقش وجوب امر به معروف و نهی از منکر است خود این. چون یکی از واجبات الهی وجوب امر به معروف است یکی از واجبات الهی وجوب نهی از منکر است. پس به این دو تا باید عقیده داشته باشیم می‌شود تفسیر اول، و به این کاری که آن شخص، نماز، روزه، حج، زکات که آن شخص دارد انجام نمی‌دهد یا محرمات دیگر، آن‌ها هم احکام الهی است راجع به آن‌ها هم باید این دو اعتقاد را ما داشته باشیم، یعنی این دو تا امتثال را داشته باشیم. این همان مطلبی است که بحث تفصیلی و مهم آن در اصول در مباحث قطع که آیا موافقت التزامیه لازم است یا لازم نیست مطرح شده و یک بحث مهمی هم هست هم شیخ در رسائل مطرح کردند و هم مرحوم آخوند در کفایه و فقه‌های دیگر. سرّ این که البته آن‌جا مطرح شده این هست که گفته شده است این مطلب جلوی جریان اصول در اطراف علم اجمالی را می‌گیرد یا در موارد دوران امر بین محذورین مانع از جریان اصل می‌شود چون شما اگر اصل برائت در هر دو تا جاری بکنید یا در تمام اطراف جاری بکنید آن وقت چه جور می‌توانید اعتقاد پیدا بکنید و حال این که این اعتقاد چه هست؟ لازم است از آن طرف می‌دانید یا واجب است یا حرام است از آن طرف به وجوب برائت جاری کنید حرمت را هم برائت جاری کنید این چه جور با آن واجب آخر عقلی سازگاری دارد؟ این به این مناسبت آن‌جا مطرح کردند که حالا آن بحث خودش را دارد که واقعاً گفتیم منافات دارد یا منافات ندارد بحثش آن‌جاست اما حالا اصل این مطلب که این‌جا فعلاً ما به آن نیاز داریم جواب از این سخن، همان‌طور که محقق آخوند قدس سره در کفایه فرموده است و محقق اصفهانی هم در نه‌ایة الدرایة توضیح دادند این هست که نه ما وقتی به وجدان‌مان مراجعه می‌کنیم می‌بینیم غیر از یک امتثال عقل درک نمی‌کند که در مقابل تکالیف مولا بر گردن عبد هست وقتی مولا گفت صلّ، عبد رفت این نماز را به جای آورد به همان خصوصیات و شرایطی که مولا از او خواسته، به قصد قربت و همه‌ی اجزاء و شرایط را مراعات کرد. اگر این کار را کرد ولی در قلبش ملتزم نبود به این که این واجب است رفت انجام داد التزامی به وجوب در قلب نداشت آیا این‌جا مولا عقابش می‌کند می‌گوید چرا در قلبت ملتزم نبودی؟ یا نه می‌گوید بارک الله آن کاری که من گفتم انجام دادی؟ بله قهراً کسی که در قلبش ملتزم نمی‌شود یک نقصانی از نظر مقام و مرتبه پیش مولا دارد ولیکن این‌جوری نیست که مستحق عقاب باشد چون عبد بیش از این درک نمی‌کند که تو باید هر چه مولا گفته بیاوری، مولا هم چه خواسته؟ گفته صلّ او را بعث کرده به انجام نه بعث کرده به التزام. بله اگر شما یک دلیلی اقامه کردید که مولا گفت إلتزم باحکامی قلباً، آن هم می‌شود یک تکلیفی، ما باید ملتزم بشویم قلباً چون تکلیف کرده اما شما که دلیلی نیاوردید برای این که مولا گفته باشد إلتزم باحکامی، مولا گفته صلّ، صلّ مفادش چه هست؟ صلّ بعث به ایجاد عمل در خارج است این هم که رفته انجام داده پس آن‌چه که مولا خواسته است انجام این عمل در خارج است این که این را تحویل مولا داده انجام داده آن‌چه که التزام است که تلو امری واقع نشده در شریعت، می‌گویید عقل می‌گوید که تو باید التزام بدهی ما عقلمان چنین چیزی را درک نمی‌کند به وجدان هم که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه چنین چیزی نیست که، فلذاست اگر این حرف آقای آخوند تمام بشود آن فرمایش دیروز که شهید فرمود و آقای صاحب جواهر فرمود قدس سره که مقتضای ایمان هم هست آن هم کأنّ جواب، نه در ایمان هم نیست که ما باید ملتزم باشیم به این جهت. حالا عبارت آقای آخوند را بخوانم.

فرموده «الامر الخامس» در بحث قطع «هل تنجز التكليف بالقطع كما يقتضى موافقته عملاً يقتضى موافقته التزاماً و التسليم له اعتقاداً و انقياداً كما هو اللازم فى الاصول الدينيه و الامور الاعتقادية؟» مثل این که ما باید عقیده به معاد داشته باشیم یعنی اعتقاد داشته باشیم عقد قلب بکنیم بر این که معاد وجود دارد عقد قلب بکنیم بر وجود خدای متعال بر صفات جلال و جمال خدای متعال بر پیامبری پیامبر و امامت ائمه‌ی اثنی عشر و هکذا، این‌جا هم باید نسبت به وجوب صلاة به وجوب روزه و و بقیه‌ی واجبات یا محرمات یک اعتقاد قلبی هم مثل آن‌ها داشته باشیم؟ عقد قلب بکنیم؟ «بحیث کان له إمتثالان و طاعتان أحدهما بحسب القلب و الجنان و الاخرى بحسب العمل بالاركان» این لازم است دو تا امتثال دارند هر واجبی، هر محرمی، دو تا امتثال دارد. یکی جنائی و یکی ارکانی و جوارحی، «بل أخرى بحسب العمل بالاركان فيستحق العقوبة على عدم الموافقة التزاماً و لو مع الموافقة عملاً» اگر چه عملاً موافقت کرده این یکی از امتثال‌ها هست آن امتثال دیگر را ترک کرده پس باید عقاب بشود «أو لا يقتضى فلا يستحق العقوبة عليه بل إنما يستحقها على المخالفة العملية و الحق هو الثانى» که فقط در موافقت عملیه است «لشهادة الوجدان الحاکم فى باب الاطاعة و العصيان» برای این که وجدان ما که فقط همین وجدان هم حاکم در باب اطاعت و عصیان است دیگر شارع که نمی‌تواند بگوید و الا تسلسل لازم می‌آید اگر بگوییم این امور تا شارع نگوید نمی‌شود پس بنابراین تمام الملائک می‌شود وجدان ما، عقل ما، عقل ما هم بیش از این درک نمی‌کند. «لشهادة الوجدان بذلك و استقلال العقل بعدم استحقاق العبد الممثل لامر سيّده إلا المثوبة دون العقوبة و لو لم يكن مسلماً و ملتزماً به و معتقداً و مُنقاداً له» همین که عمل را آورد اگر چه در قلبش التزام نمی‌دهد تسلیم قلبی ندارد عقد قلب ندارد البته آدم ناخوبی است که این‌جوری هست ولی حالا نداشت ولی عمل را انجام می‌دهد می‌گوید این استحقاق منوبت دارد اهل بهشت است فقط چیزی که هست «و إن كان ذلك يوجب تنقيصه و انحطاط درجته لدى سيّده لعدم اتصافه بما يليق أن يتّصف العبدُ به من الاعتقاد باحكام موله و الانقياد لها»

س: ...

ج: بله قصد وجه هم می‌کند چون آن قصد وجه علم می‌خواهد اعتقاد که نمی‌خواهد عقد قلب که نمی‌خواهد علم می‌خواهد علم دارد فلذا نمی‌گوید که علم لازم نیست علم غیر از مسئله‌ی اعتقاد است. ممکن است که آدم به یک چیزی علم داشته باشد اما عقد القلب نداشته باشد عقد القلب یک فعل نفس است علم آن صورت حاصله‌ی در نفس است حالا بنابر یک معنای علم، بنابراین ایشان می‌فرماید «هذا غير استحقاق العقوبة على مخالفته لأمره أو نهيه التزاماً مع موافقته عملاً كما لا يخفى» این فرمایش این محقق بزرگوار.

س: ...

ج: واجب کرده اما عقد القلب نمی‌کند بناء بر آن نمی‌گذارد.

س: ...

ج: اعتقاد ندارد علم دارد فرق است بین علم و اعتقاد. حالا فعلاً به خدمت شما عرض شود که این فرمایش ایشان.

محقق اصفهانی هم قدس سره فرموده است که در توضیح این مطلب که آقای آخوند

فرمود لشهادت الوجدان، می‌فرماید که «قد عرفت فی مبحث التجزّی أنّ ملاک استحقاق بالعقوبة إنطباق عنوان هتك الحرمة و الظلم على المخالفة للتكليف» منشأ استحقاق عقوبت چه هست؟ این هست که اگر کاری را که مولا فرموده انجام بدهد ندهی هتك او کردی ظلم در حق مولا کردی و ظلم چه هست؟ قبحش ذاتی هست هتك به مولا قبحش ذاتی هست «و من الواضح أنّ عدم الالتزام قلباً مع کمال الالتزام عملاً لایکون هتکاً و لا ظلماً» عملاً هر چه گفته انجام می‌دهد از دستوراتش تخطی نمی‌کنی لاجوباً و لحرمتاً، ولی حالا در قلبت التزام نداری این ظلم حساب نمی‌شود چرا؟ چون شلم وقتی است که آن که آن خواسته نیاوری، این ظلم است آن که او خواسته نیاوری هتك است به حرف نرفتن، بی‌اعتنایی کردن هتك است دیگر. هتك این هست که حرفی می‌زند بی‌اعتنایی بکنی، یا نیاوری، این‌ها ظلم است این‌ها هتك است آن چه چیزی خواسته؟ گفته بیاور، من که دارم می‌آورم پس چه، بی‌اعتنایی که نکردم ظلم هم نکردم بله همان‌طور که توضیح دادم اگر یک جا فرموده باشد التزم و این تکلیف را هم کرده باشد بله آن هم باز یک تکلیفی است که باید بیاوری آن را، اما إنّما الکلام که ما دلیلی بر این نداریم که إلّٰتزم باحکامی، گفته صلّ گفته ..

س: ...

ج: بله حالا ببینیم این‌ها می‌گویند می‌شود این‌ها می‌گویند می‌شود حالا حضرتعالی ممکن است که بگوید نمی‌شود.

س: ...

ج: قصد قربت هم منافات ندارد برای خاطر این که او فرموده من به قصد این که تقرب به او بجویم می‌آورم ملتزم نمی‌شوم.

س: ...

ج: کراهت داشته باشد ولی چون شما گفتی می‌آورم اتفاقاً آن‌جا تقرّیش بالاتر است. اتفاقاً تقرّیش با این که خودم دوست ندارم نمی‌خواهم اما چون تو گفتی می‌آورم، این تقرّیش بالاتر است تا آن‌جایی که خودش هم دوست دارد.

س: ...

ج: نه کراهت اصلاً داشته باشد. حالا ...

س: ...

ج: این نیست نه می‌خواهم دست بالا را بگیریم و الا عدم التزام معنای آن کراهت نیست عدم التزام این جور نیست که حتماً کراهت هم دارد التزام ندارد. اما حالا می‌خواهم بگویم که در ذهن شما این هست که نه کراهت داشته باشد نه اگر کراهت داشته باشد باز هم می‌گوید ولی چون تو گفتی، شیخ الاستاد قدس سره تنقّر داشت از روغن نباتی، تنقّر داشت طبعش تنقّر داشت قبول نمی‌کرد اصلاً روغن نباتی خوردن، تا روغن حیوانی شد کیلویی هفتاد تومان، حالا آن زمان بله، شد کیلویی هفتاد تومان، دیگر نخرید و همان روغن نباتی را مصرف فرمود گفت شهریه و این‌ها را نمی‌شود پای روغن حیوانی که دیگر قیمتش اینقدر شده داد این‌جور احتیاط می‌کرد. دیگر بخاطر این که قیمت آن رفت بالا

اجازه نمی‌داد که سهم امام و پول امام زمان علیه السلام را یک چیز گران قیمتی مثلاً به نظر خودش، می‌گفت نه دیگر باید همین را بخوریم.

علی رغم تنقّر باطنی و قلبی چه هست؟ این دیگر خیلی تقرب به خدای متعال است
تقرب به خدای متعال است.

س: ...

ج: شما الان علم دارید که نماز بر شما واجب است؟

س: ...

ج: نه یک وقت، می‌گوید التزام قلبی نمی‌دهم به این کار.

س: ...

ج: چرا معنا نمی‌دهد؟ حالا این جهت را هم بحث خواهیم کرد حالا فعلاً کلمات این بزرگوار، این جهت را هم بحث خواهیم کرد.

س: ...

ج: آن‌جا گفتند فلذا علم کفایت می‌کند.

س: ...

ج: شما می‌فرمایید کفایت می‌کند؟ ما هم همین را می‌گوییم. ولی التزام نمی‌خواهیم
همین را دارم می‌گویم دیگر، می‌گویم التزام نمی‌خواهیم درست؟ إذ الغرض من التكليف،
حالا چرا ظلم نست چرا هتك نیست؟ «إذ الغرض من التكليف إنقذاح الداعي الى فعل ما
هو موافق لغرض المولا» چون غرض مولا و هدف مولا از تکلیف این هست که منقذ
بشود در نفس عبد انگیزه‌ی برای انجام آن کاری که موافق غرض مولاست. این هم که
شده و دنبال عمل رفته پس آن‌چه که مولا از تکلیف خودش خواسته الان محقق است و
این بی‌اعتنایی به مولا نکرده «و عدم الموالاة بأمر المولا إنما يكون هتكاً و ظلماً إذا انجز
الى ترك ما يوافق غرض المولا، أو فعل ما يُنافي» آن وقتی ظلم می‌شود آن وقتی هتك
می‌شود که عدم موالاة شخص منجر بشود به این که واجب خدا را ترک کند یا حرام خدا
را که منافات با غرض خدا دارد انجام بدهد معاذ الله. «دع إذا كان الالتزام قلبياً واجباً
شرعاً» آن وقت «كان تركه هتكاً و ظلماً» بله اگر این التزام را خدا واجب کرده بود یک
جایی آن وقت البته می‌شد واجبات دیگر می‌شد مثل نماز می‌شد مثل روزه می‌شد آن
وقت اگر این التزام را نمی‌دادی هتکی کردی ظلم کردی اما فرض این هست که شما
می‌گویید دلیل لفظی شرعی نداریم می‌گوییم حکم عقل است ما هم انکار می‌کنیم
می‌گوییم وجدان ما چنین مسئله‌ای را، «و الحاصل أنّ الغرض عدم اقتضاء التكليف بفعل
للالتزام به قلباً عقلاً لا عدم وجوبه شرعاً» حرف ما این هست می‌خواهیم بگوییم که نفس
تکلیف به یک چیزی، یک چیزی را خدا واجب کند حرام بکند این ملازمه ندارد با این که ما
باید التزام قلبی بدهیم نمی‌خواهیم بگوییم این ملازمه دارد با این که وجوب شرعی ندارد
نه، ممکن است که وجوب شرعی داشته باشد او دلیل می‌خواهد اگر دلیل پیدا کردیم فبها،
اگر دلیل پیدا نکردیم برائت، برائت شرعیه.

این یک استدلال، پس استدلال اول این مطلب عقلی است آیا این مطلب درست است یا درست نیست؟ شما می‌گویید که نه بین تکلیف و علم به تکلیف و آن ملازمه نیست این یک مطلب، حالا یک مطلبی حضرت امام قدس سره دارند بعد می‌گوییم چون فرمایش ایشان می‌تواند یک مناقشه‌ای باشد نسبت به همه‌ی این حرف‌هایی که حالا در این مقام زده می‌شود دلیل دوم این هست که ما دلیل شرعی داریم بر این وجوب یا دلیل سوم، بله با آن که دیروز گفتیم می‌شود سوم، دلیل شرعی، و آن ادله‌ی وجوب تصدیق نبی است ادله‌ی وجوب تصدیق النبی، صلی الله علیه و آله و سلم و این که ما جاء به حق است این روایات فراوان دارد در اصول کافی و از واضحات است دیگر. که آتیا به، خدایا ما به این پیامبر ایمان آوردیم و کتاب و سنت قائم است بر این که ما باید پیامبر را تصدیق کنیم تصدیق پیامبر این معنایش چه هست؟ معنایش این هست که این باید ملتزم بشود دیگر. تصدیق کنیم باور کنیم عقد قلب بکنیم. پس این ادله دلالت می‌کند بر این که یجبُ علینا، یکی از واجباتی که ما باید پیامبر را تصدیق بکنیم فرموده یجب الامر بالمعروف، پس این را باید تصدیق بکنیم یجبُ النهی عن المنکر، پس این را باید تصدیق بکنیم این همان تفسیر اول، یا فرموده است که صلاة واجب است به این شخص معاذ الله نماز نمی‌خواند ما حالا باید در قلیمان تصدیق کنیم این نماز واجب است چون این نماز چیزی است که پیامبر آورده. و غیبت حرام است باید آن را تصدیق کنیم پس این مقتضای ادله‌ی تصدیق النبی است این را آقای اصفهانی جواب دادند می‌فرماید ادله‌ی تصدیق النبی معنای آن این هست که باید تصدیق کنی چیزهایی که می‌گوید خودساخته نیست از طرف خدای متعال است این معنای تصدیق النبی این هست که یعنی جعل نکرده معاذ الله، از پیش خود نفرموده هر چه می‌فرماید من الله تبارک و تعالی است حالا حرف بر سر این هست حالا یقین کردیم خود خدا فرموده باید عقد قلب بکنیم؟ نه، عقد قلب واجب نیست بکنیم. آن حرف مطلب آخر، این ادله‌ی لفظیه‌ای که می‌گوید واجب است تصدیق النبی، مفاد این‌ها این نیست که اعتقاد قلبی به این حرف‌ها پیدا کنید مفاد این ادله این هست که تصدیق کن که این‌هایی که ایشان دارد می‌گوید من الله است لا من نفسه، این هست مفاد ادله‌ی تصدیق النبی، می‌فرماید: «مع أن» این مع ان لزوم جواب آن استدلال است «مع أن لزوم تصدیق النبی صلی الله علیه و آله فیما عطا به معناه أئما أوجبه صلی الله علیه و آله واجب من قبله تعالی» این «و هو مجتمع مع عدم الالتزام بما أوجبه تعالی» بله قبول می‌کنم که این از طرف خدای متعال است خودش نفرموده هر چه می‌گوید از خدای متعال است. «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» (نجم، 4) خدا فرموده حالا خدا فرموده من باید ملتزم بشوم؟ نه باید بیاورم. بله یک جاهایی را باید ملتزم بشوم این که معاد هست آن بنابراین که، حالا آن‌جا هم اختلافی هست که معاد آیا اعتقاد به معاد این از شرایط مسلمان شدن است یا نه؟ آقای خوئی قدس سره لازم می‌دانند که علاوه بر شهادت به وحدانیت خدای متعال، که وحدانیت اصل وجودش هم دیگر در آن هست و رسالت علاوه بر آن اعتقاد به معاد هم در مسلمان شدن لازم است. ولی عده‌ای هم می‌گویند نه همان دو تا را داشته باشید کفایت می‌کند در مسلمان شدن. اعتقاد به معاد ولو حرف حقی هست ولی این جزو شرایط اسلام نیست که بخواهیم مسلمان بشویم. پس بنابراین این به این دلیل هم نمی‌شود تمسک کرد برای، دلیل سوم روایات عدیده هست که به آن روایات تمسک شده برای این که ما باید اعتقاد قلبی داشته باشیم حالا نمی‌دانم بخوانم یا دیگر.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.